

تا زر اندودیت از ره نفعند تا خیال کز تو را چه نفعند ۵/۲۱ ک - ۱۵/۴۴ ن
نفعند: به صیغه نفی.

طائفه نخچیر در وادی خوش بوده‌اند از شیر اندر کش مکش ۷/۲۱ ک - ۱۸/۴۴ ن
نخچیر: حیوان شکاری.

حیله کردند آمدند ایشبان بشیر کز وظیفه ما ترا داریم سیر ۸/۲۱ ک - ۲۰/۴۴ ن
بشیر: ابهام دارد. معنی اقرب این است که از بشارت باشد.

گوش من لایلدغ المؤمن شنید قول پیغمبر به جان و دل گزید ۱۱/۲۱ ک - ۵/۲۵ ن
اشهر آن است که «لَا يَلْسَعُ الْغَائِلُ مِنْ حُجْرٍ مَرْتَيْنِ»^{۱۲۶} یعنی گزیده نمی شود مرد عاقل از سوراخی دوبار و لسع (به سین و عین مهملتین) است. ولدغ (به دال مهمله و غین معجمه) است و هر دو به معنی گزیدن است و فرق آن است که لسع گزیدن به نیش است مثل عقرب و زنبور و لدغ گزیدن به دهن است مثل مار و مور. و جحر (به تقدیم جیم مضمومه بر حای مهمله ساکنه) سوراخ حشرات است، مثل «حجر ضب خرب» یعنی سوراخ سوسمار خراب.

جمله گفتند ای حکیم با خبر الحذر دع لیس یعنی عن قدر ۱۳/۲۱ ک - ۷/۲۵ ن
الحذر دع: یعنی حذر را بگذار که دفع قدر نمی کند. و این مضمون حدیث است که «إِذَا دَخَلَ الْقَدْرُ بَطَلَ الْحَذَرُ»^{۱۲۷}.

گفت پیغمبر به آواز بلند با نوکل زانوی اشتر بیند ۱۶/۲۱ ک - ۱۳/۴۵ ن
گفت پیغمبر: اشارت است به حدیث: «أَرْسَلَ أَعْرَابِيُ إِلَيْهِ سُدِّي وَكَانَ يَقُولُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^{۱۲۸} یعنی اعرابی شتر خود را رها کرده بود مهمل، و می گفت: توکل بر خدا کردم. حضرت فرمود: زانوی او را بیند و توکل کن.

جانهای خلق پیش از دست و پا می‌پریدند از وفا اندر صفا ۲۵/۲۱ ک - ۴/۴۶ ن
جانهای خلق پیش از دست و پا. چنانکه در احادیث است که ارواح پیش از خلقت دنیا در عالم امر و نشأه تجرد بودند مثل: «خُلِقَ الْأَرْوَاحُ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِالْقِيَامِ»^{۱۲۹} و مراد الف جبروتی و الف

۱۲۶ - کنوز الحائق، ص ۱۶۶: لَا يَلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حَجْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ.

۱۲۷ - کنوز الحائق، ص ۱۶۵: لَا يَفْتِي حَذْرٌ مِنْ قَدْرٍ.

۱۲۸ - عوالی اللطائف، ج ۱، ص ۷۵.

ملکوتی است.

و باید دانست که مراد از سبق ارواح نه این است که آنها بطور کثرت و جزئیت مثل بودن آنها در عالم دنیا وجود در عالم امر و مرتبه علم داشتند، چه مناط این گونه کثرت در اینها ابدان است و در آن نشئه تجرد هنوز ابدان نبود و حجاب زمان و مکان مطوی بود که «السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»^{۱۵۰} بلکه چون میانه عقول کلیه و نفوس کلیه بینونت نیست بلکه در مراتب وجود - سیما مراتب طولیه، چنانکه گذشت - بودن عقول کلیه در آن مراتب، بودن نفوس است به طور اتحاد و یگانگی در آن مراتب. و همچنین وجود علمی سنخ وجود معلومی است و وجود حقیقت شیئی در مرتبه و نشئه وجود رقیقه آن شیئی است و چون به طور وحدت بودند این است که نشئه معنی مقام تصالح الأضداد است و این نشئه عالم تضاد است کما قال الله تعالی: «إِهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»^{۱۵۱}

ما عیال حصر نیم و شیرخواه گفت الخلق عیال لاله ن ۶/۲۶ ک ۲۶/۲۶

گفت الخلق: انبساط است به حدیث نبوی که: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَاحْبِبِ الْخَلْقَ إِلَى اللَّهِ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى عِيَالِهِ»^{۱۵۲} و در حدیث قدسی است که: «الْفُقَرَاءُ عِيَالِي»^{۱۵۳}

دست همچون بیل اشارتهای اوست آخر اندیشی عبارتهای اوست ن ۱۳/۴۶ ک ۳۱/۲۱

دست همچون بیل: و چون دست شبیه به بیل است، خواجه عبدالله انصاری فرماید که: هر سر که در آن سجودی نیست سفجه به از او، و هر دست که در آن جودی نه، کفچه به از او. پس بیل دادن اشارت به کار کردن است.

حاملی محمول گرداند ترا قابلی مقبول گرداند ترا ن ۱۶/۴۶ ک ۳۲/۲۱

محمول گرداند ترا: یعنی کار کردن برای نکردن است، و بار برداشتن برای انداختن است. چنانکه در آخرت عمل نیست، که نشئه پاداش عمل و وصول به غایات است. شیخ ابوسعید ابی الخیر می فرماید:

دنیا به مثال کعبتین نرد است برداشتنش برای انداختن است.

قابل امرویی قابل شوی وصل جوئی بعد از آن واصل شوی ن ۱۷/۴۶ ک ۳۳/۲۱

۱۴۹ - عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۴: خلق الله روحی و روح علی بن ابی طالب قبل ان یخلق الله الخلق بالقی عام.

۱۵۰ - قرآن کریم، سوره زمر، آیه ۶۷

۱۵۱ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۶

۱۵۲ - عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۰۱، ۳۷۲

۱۵۳ - منبع یافت نشد.

قابل: حامل.

امروبی: و منتهی به نهی وی.

قابل شوی: قابلیت اسماء و صفات او پیدا کنی و علم الیقین تو آخر حق الیقین شود.

ور اشارتهاش را بینی زنی مرد پنداری و چون بینی زنی ۲/۲۲۵-۲/۲۲۷

بینی زنی: بینی زدن، بی اعتنائی کردن. و بادرم، از باب تجنیس القافیه است. یعنی چون باریک بینی، مرد نیستی بلکه زنی!

زانکه بی شکری بود شوم و شنار می برد بی شکر را در قعر نار ۳/۲۲۵-۳/۲۲۷

شنار: به شبین معجمه و نون، فارسی؛ ننگ و عار. و به معنی شوم نیز آید. و به این معنی عطف تفسیری شوم باشد.

کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال لتزول منه اقلال الجبال ۸/۲۲۵-۱۱/۲۷۵

لتزول: لام مفتوحه لام ابتداست که وقتی که ان المکسوره مخفف می شود لازم است که در کلام داخل شود هرگاه عمل نکند. و آیه این است: «وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولُ مِنْهُ الْجِبَالُ»^{۱۵۲} یعنی حیلہ کردند و نزد خداست جزای مکرشان و بدرستی که مکر ایشان هر آینه زایل می کند کوهها را.

جز که آن قسمت که رفت اندر ازل روی نمود از سگال و از عمل ۹/۲۲۵-۱۲/۲۷۵

سگال: به کسر سین مهمله و به گاف فارسی، اندیشه و فکر.

ترس درویشی مثال آن هراس حرص و کوشش را تو هندستان شناس ۱۶/۲۲۵-۱/۴۸۵

ترس درویشی: یعنی این تاویل آن است یا مثل آن است. پس خیال فقر مثل آن است که گویا عزرائیل به نظر خشمگانه به او کرد. پس او به هندستان حرص افتاد به امر سلطان حق به یاد شوق و طلب.

باد رافرموده تا او را شتاب برد سوی قعر هندستان بر آب ۱۶/۲۲۵-۲/۴۸۵

بر آب: یعنی از طریق بحر که طی البحر از طی الارض اسرع باشد. و جمع باد و خاك و آب در کلام از صنعت مراعاة النظیر است.

از که بگریزیم از خود این محال از که بر باییم از حق ای وبال ۲۲/۲۲۵-۹/۴۸۵

از خود این محال: یعنی گریختن از مرگ گریختن از خود است، چه مرگ رفتن جان است به جانب جانان به امر تکوینی. چه معلوم است که چیزی عبث خلق نشده و همه را حکیم متوجه به غایات ساخته، خصوص که نور علی نور شود و به امر تکلیفی هم برود به جانب صفات و اسما، لطیفه و به جانب اسم اعظم. پس انسان به سوی خود که عقل کلی بالفعل باشد و به سوی باطن ذات خود ساعیست. شیخ عطار فرماید:

جان نهران در جسم تو در جان نهران ای نهران اندر نهران ای جان جان
 «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ»^{۱۵۵} پس عقل پاک مجرد را گریزی از مرگ نیست بلکه به اراده عقلیه مرگ را می خواهد و اگر کراهتی باشد برای وهم و خیال است آن هم پیش از اسلام آن دو تا بر دست عقل نه از برای جوهر ذات نفس.

حیله هاشان جمله حال آمد لطیف کل شیئی من ظریف هو ظریف ن ۴۸/۱۲ - ک ۲۲/۲۵

حیله هاشان: یعنی حیله هاشان در امر آخرت بود و همه حالات و مقامات بود که متخلق به اخلاق الله بشوند و دگر آن را بسازند که: «در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد» و نیز حیله ایشان بطور مظهریت قوله «و مکر الله» بود.

دام هاشان مرغ گردونی گرفت نقص هاشان جمله افزونی گرفت ن ۴۸/۱۵ - ک ۲۲/۲۶

مرغ گردونی: یعنی نفس قدسیه و نفس کلیه لاهوتیه را به چنگ آورد. و نفس قدسیه طایر سماوی است که چند روزی در قفس تن است.

با قضا پنجه زدن نبود جهاد زانک این را هم قضا بر ما نهاد ن ۴۸/۱۷ - ک ۲۲/۲۷

این را هم قضا بر ما نهاد: یعنی این عمل و کوشش ما هم در قضای الهی گذشته و باید بشود و همچنین صفات ما که از آن جمله اراده و اختیار ماست و این معارضه به مثل است که شیر با نخجیران می کند که گفته بودند: «با قضا پنجه مزن ای تند و تیز».

کافر من گر زبان کرد دست کس در ره ایمان و طاعت يك نفس ن ۴۸/۱۸ - ک ۲۲/۲۷

در ره ایمان و طاعت: یعنی «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^{۱۵۶} پس هرگاه اعمال ما الله باشد و ذکر و فکر ما فی الله، همه عبادت است و ایمان، که «الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ». و قال تعالی «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^{۱۵۷}.

۱۵۵ - قرآن کریم، سوره انشاق، آیه ۶

۱۵۶ - رسائل الشیمة، ج ۱، ص ۳۲

۱۵۷ - قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۷